



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹) وَانْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ إِنْ كُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰) وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱)﴾

این سوره مبارکه که در مدینه نازل شد، گرچه نفاق فردی را هم به همراه دارد؛ اما مسائل محوری این، مربوط به نفاق اجتماعی و سیاسی است. کارشکنی‌های اینها نسبت به حکومت اسلامی و نسبت به وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و جامعه اسلامی است. اینها از نظر معرفت‌شناسی گرفتار حسّ و تجربه هستند؛ یعنی بالاتر از حسّ چیزی را درک نمی‌کنند، بر فرض درک بکنند ایمان ندارند و فکر می‌کنند تنها چیزی که انسان را می‌تواند تأمین بکند، مال و فرزند است و فکر می‌کنند تنها محدوده‌ای که بشر در آن از هستی سهمی دارد، بین میلاد و گور است. از نظر اعتقاد، به بیش از این معتقد نیستند و از نظر مسائل اقتصادی، تنها سرمایه اینها مال و فرزند است.

کسی که پایان زندگی را قبر می‌داند و - معاذ الله - می‌گوید بعد از مرگ هیچ خبری نیست و کسی که تمام توانش را در داشتن مال و فرزند می‌داند، این گرفتار نفاق خواهد شد. اگر ذوق سیاسی یا کار سیاسی داشته باشد، در

کارشکنی‌های سیاسی و اجتماعی کوشش می‌کند و گرنه منافقانه به سر می‌برد. این نفاق بدترین بیماری و بدخیم‌ترین بیماری فردی و اجتماعی است.

در همین سوره آیه چهار فرمود: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ﴾؛ این ظاهرش حصر است، منتها در کمال است؛ یعنی کامل‌ترین و بدترین و سخت‌ترین دشمن همین منافقین هستند، برای اینکه ظاهر آنها با باطن آنها دوتاست و انسان اگر با مار و عقرب بخواهد برخورد کند، این مار ظاهرش مار است باطنش هم مار است؛ اما کسی که ظاهرش انسان است باطنش مار است، با او مصافحه می‌کند و مسموم می‌شود، فرمود: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ﴾ و اگر این در داخل خود شخص ظهور بکند، اعدی^۱ عدو او خواهد بود. این با مردم باایمان که برخورد کرد به یک نحو است، با مردم کافر برخورد کرد به نحو دیگر است، به دستورهای دینی ظاهراً که می‌رسد یک نحو است، باطناً که می‌رسد به نحو دیگر است. اینکه حضرت فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۱ برای همین است، برای اینکه این آدم را سرگرم می‌کند و به هر بازی، انسان را بازی می‌دهد؛ هم نسبت به فرد «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» که حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) است، هم نسبت به جامعه ﴿هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ﴾.

پرسش: آن وقت سبب حصر چیست؟

پاسخ: برای اینکه ظاهر اینها مثل انسان است، باطنش مار و عقرب هستند. اگر کسی مار و عقرب را ببیند، از اینها فاصله می‌گیرد؛ اما کسی که ظاهرش انسان است، آدم با او مصافحه می‌کند، باطنش مار و عقرب شده و مسموم می‌شود. اینکه هیچ راهی برای تشخیص او نیست. البته پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و انسان‌های کامل و معصوم با علم الهی می‌توانند تشخیص بدهند؛ اما این ﴿تَحْسَبُهُمْ﴾^۲ کذا، باطنشان این است، ظاهرشان این

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.

۲. سوره حشر، آیه ۱۴.

است. اگر مارها به صورت انسان دربیایند و در جامعه زندگی کنند، آن وقت آن جامعه چگونه می‌تواند به سلامت به سر برسد؟ با اینها به حسب ظاهر مصافحه می‌کند همین که دست داد مسموم می‌شود. در فضای اینها زندگی می‌کند، در همان فضا مسموم می‌شود. بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که دیروز خوانده شد همین بود، فرمود: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»^۳ - معاذالله - حضرت که غمی خواهد کسی را تحقیر کند. همه بیاناتی که در کتاب و سنت است، تحقیق است نه تحقیر. می‌فرماید یا چشم باطن داشته باشید و باطن اینها را ببینید، مثل کاری که امام سجاد(سلام الله علیه) کرد،^۴ کاری که امام باقر(سلام الله علیه) کرد در سرزمین عرفات. آنها که گفتند: «ما أكثر الحجيج و أقل الضجيج» حضرت فرمود نه این چنین نیست، ««مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ»»^۵ ما حاجی در صحنه عرفات نداریم، نگاه کنید! هم آن کسی که از اصحاب امام سجاد(سلام الله علیه) بود نگاه کرد، هم آن که از اصحاب امام باقر(سلام الله علیه) بود نگاه کرد. دید صحنه عرفات است و پر از حیوانات. یا انسان باید آن چشم را پیدا کرد، یا حرف این ذوات مقدس را قبول بکند، یا دو روز صبر بکند ببیند بعد از مرگ چه درمی‌آید؟ قرآن غمی خواهد کسی را تحقیر کند بگوید این مثل حیوان است، نه واقع حیوان است. حالا اگر یک عده مار و عقرب، افعی در جامعه بودند به صورت انسان، آن وقت چگونه آدم می‌تواند زندگی بکند؟ هیچ راهی برای زندگی نیست؛ لذا فرمود: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ﴾.

۳. نهج البلاغة (للصباحي صالح)، خطبه ۸۷.

۴. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (عليه السلام)، ص ۶۰۶ و ۶۰۷: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَهُوَ وَاقِفٌ بِعَرَفَاتٍ لِلزُّهْرِيِّ: كَمْ تَقْدَرُ هَاهُنَا مِنَ النَّاسِ. قَالَ: أَقْدَرُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ أَلْفٍ وَخَمْسِمِائَةٍ أَلْفٍ كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ قَصَدُوا اللَّهَ بِأَمَالِهِمْ وَ يَدْعُوْنَهُ بِضَجِيجِ أَصْوَانِهِمْ. فَقَالَ لَهُ: يَا زُهْرِيُّ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ؟ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ: كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ، أَ فَهَمْ قَلِيلٌ فَقَالَ لَهُ: يَا زُهْرِيُّ أَدْنَى لِي وَجْهَكَ. فَأَدْنَاهُ إِلَيْهِ، فَمَسَحَ بِيَدِهِ وَجْهَهُ، ثُمَّ قَالَ: انْظُرْ. [فَنَظَرَ] إِلَى النَّاسِ، قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَرَأَيْتُ أَوَّلِيكَ الْخَلْقَ كُلَّهُمْ قِرْدَةً، لَا أَرَى فِيهِمْ إِنْسَانًا إِلَّا فِي كُلِّ عَشْرَةٍ أَلْفٍ وَاحِدًا مِنَ النَّاسِ...».

۵. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۸۴: «قَالَ أَبُو بصيرٍ لِلْبَاقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَا أَكْثَرَ الْحَجِيجَ وَ أَغْظَمَ الضَّجِيجَ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ أَ تُحِبُّ أَنْ نَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُ وَ نَرَاهُ عَيْنَانَا فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ دَعَا بِدَعَوَاتٍ فَعَادَ بَصِيرًا فَقَالَ انْظُرْ يَا أَبَا بصيرٍ إِلَى الْحَجِيجِ قَالَ فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ النَّاسِ قِرْدَةٌ وَ خَنَازِيرُ وَ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلُمَاءِ...».

برای اینکه شما به ظاهرش اطمینان می‌کنید بعد می‌شوید، مثل اینکه اختیار خود را دادید به یک انبار سم، این است.

پرسش: حیث اثبات اینجا لفظاً دلالت بر حصر نمی‌کند؟

پاسخ: چرا، ﴿هُمُ الْعَدُوُّ﴾؛ این «الف» و «لام» برای همین است. قبلاً نام اینها را زیاد برد، اوصاف اینها را زیاد کرد، این یک حلقه وسطیه است؛ آیه هفت که فرمود اینها اصلاً کسانی هستند که می‌گویند روزی به دست شماست؛ در حالی که ﴿لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ را قبول ندارند. می‌گویند اگر تحریم کردید، اینها مشکل مالی پیدا می‌کنند دست از دینشان برمی‌دارند، همین! ﴿لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾، بعد می‌گویند ما عزیز هستیم، چون وضع مالی ما خوب است، پیغمبر - معاذالله - چون مهاجرت کرده آمده به شهر ما، این عزیز نیست، ﴿لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾، منظورشان از «أعز» خودشان هستند و - معاذالله - منظورشان از «أذل» پیغمبر است، این دید اینهاست. یک چنین آدمی گرفتار یک سم بدخیمی است.

غرض این است که گیرشان این است، اگر کسی - خدای ناکرده - گرفتار نفاق داخلی بود، تشبیه نیست، این تحقیر نیست، این اهانت نیست، این تحقیق است «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مِيتَةُ الْأَحْيَاءِ»، فرمود باطنشان این است. این باطن را دید؛ مثل اینکه شما الآن زید را می‌شناسید کاملاً وقتی می‌گویید: «زید ماهو»؟ می‌گویید: «حیوان ناطق». حضرت اینها را می‌شناسد دارد جنس و فصل اینها را بیان می‌کند. در همان جریان خالد بن عرفطه که جزء سران این گروه بود خبر آوردند که او مُرد. مرحوم کاشف الغطاء نقل می‌کند که آن روز آوردیم از کشف الغطاء خواندیم. از شام جاسوسان می‌آمدند تا ببینند که وضع حکومت علوی چیست؟ مرحوم کاشف الغطاء نقل می‌کند که حضرت در بحبوحه سخنرانی بود،

کسی آمده خبر آورده که من از شام آدمم خالد بن عرفطة مُرده، حضرت اعتنا نکردند. بار دوم، بار سوم، دیدند حضرت اعتنا نکردند. به حضرت عرض کردند این کسی از شام آمده خبر آورده فرمود او نمرد و نمی‌میرد - این قبل از جریان کربلاست بیست سال قبل از جریان کربلاست - فرمود او آدم آشوبگری است فتنه‌گری است، این نمرد است، این گروهی را به راه می‌اندازد پرچی را به دست همین شخصی که پای منبر من نشسته می‌دهد این عرض کرد یا امیرالمؤمنین من این کار را نمی‌کنم! فرمود نه این کار را می‌کنی، ولی نکن! پرچم را به دست همین می‌دهد و از همین باب الفیل از همین در وارد می‌شوند و قصه کربلا را شروع می‌کنند برای قتل پسر من. بیست سال یعنی بیست سال! این را کاشف الغطاء نقل کرد، آن روز هم خواندیم. این گفت آقا من نیستم فرمود نه، هستی. پرچم هم به دست توست، از همین باب الفیل مسجد هم وارد می‌شوی، حضرت هم اشاره کرد.^۱

بعد از بیست سال که جریان کربلائی حسین بن علی (سلام الله علیه) پیش آمد و حکومت ننگین اموی لشکرکشی کرد و داخل و خارج خالد بن عرفطة رهبری اینها را به عهده گرفت و پرچم را داد به دست همین و این هم از همین باب الفیل وارد مسجد کوفه شد و عده‌ای را بسیج کردند برای کربلا. این سی هزار نفری که وارد کربلا شدند، اینها که از شام نیامدند. اگر لشکر از شام می‌خواست بیاید که مدت‌ها طول می‌کشید. وجود مبارک سیدالشهداء دوم محرم وارد شد، عمر سعد سوم محرم وارد شد، در ظرف یک هفته سی هزار نفر آمدند. اینها همه از همین کوفه و اطراف کوفه آمدند، این می‌شود علی! فرمود پرچم به دست همین است از همین در هم می‌آید ولی نکن این کار را. اینها مأمور نبودند به آن علم عمل نکنند. فرمودند باطنش این است اگر حضرت دارد: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ»

۱. کشف الغطاء عن مبهات الشريعة الغراء (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۱۰۵ - ۱۰۷؛ «سلونی قبل أن تفقدونی فوالله لا تسألونی عن فئة تضلّ بآية و تهتدي بآية إلا نبأتکم بناعها و سائقها و قائدها إلى يوم القيامة فقام إليه رجل فقال: أخبرنی کم علی رأسی من طاقة شعر؟ فقال له: لولا أن الذي سألت عنه يعسر برهانه لأخبرتک و إن فی بیتک لسخلاً يقتل ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم» لم یت و سيقود جيش ضلالة صاحب لوائه حبيب بن جّاز فقام إليه حبيب بن جّاز و قال إني لك محبّ فقال: إياك أن تحمل اللّواء و لتحملتها و تدخل من هذا الباب یعنی باب الفیل فلما کان زمان الحسين عليه السلام جعل ابن زیاد خالداً علی مقدّمة عمر بن سعد و حبيب صاحب لوائه...»

حالا این خالد یا همین کسی که پرچم گرفته علیه کربلا، این انسان است؟ «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ»، اگر آن مرحله ضعیفه باشد انسان گرفتار نفاق داخلی است که ضررش به خودش است. اگر - معاذالله - به صورت بدخیم درآمد زیاد شد، هم به ضرر خودش است هم به ضرر جامعه؛ لذا فرمود: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ﴾، اگر بگویند «زیدٌ هو العادل»؛ یعنی همین! یعنی هست، کمال عدل در اوست. ﴿هُمُ الْعَدُوُّ﴾، البته کفار هم عدو هستند؛ اما این کمال عداوت در اینهاست. اینها از نظر مخزن الهی هیچ عقیده‌ای ندارند، برای اینکه بگویند ما که اینها را تحریم بکنیم تمام راه‌ها بسته است. ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾ در حالی که ﴿لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾، در بخش پایانی سوره مبارکه «ذاریات» با حصر فرمود بدانید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾، این ضمیر فصل یعنی «هو»، با معرفه بودن خبر با «الف» و «لام»، اینها مفید حصر است، ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾، مع ذلك اینها می‌گویند ما رازق هستیم. خزائن نزد خدا نیست. اینها ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾، پاسخشان این است که ﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾؛ اینها چیزی نمی‌فهمند. ﴿يَقُولُونَ﴾، در آن مسئله غزوه که رفتند دیدند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رهبری جنگ را پیروزمندی جنگ را همه را به عهده دارد. فرماندهی کل قوا هم برای اوست. گفتند ما وقتی به مدینه برگردیم مدینه شهر ماست ما بودیم سرمایه برای ماست، اینها مهاجر هستند اینها آمدند، ما اینها را بیرون می‌کنیم، نگفتند مهاجرین را، می‌گفتند - معاذالله - عزیزترین مردم مدینه ذلیل‌ترین آنها را بیرون می‌کنند ﴿لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾، پاسخ آن این است که ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾. آنها گفتند در جریان تحریم ﴿لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ﴾، خدا فوراً در همان آیه پاسخ داد: ﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾، در آیه هشت گفتند: ﴿لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾، خدا فوراً پاسخ داد: ﴿وَلِلَّهِ

الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱﴾، بعد می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ﴾؛ اینها شما را سرگرم نکند؛ نه به دنبال بازی بروید، نه کسی شما را بازی بدهد. اگر کسی به دنبال بازی نرفت، باید اولاً شاکر باشد که به دنبال بازی نرفت، تلاش و کوشش کند که او را بازی ندهند. مردان الهی در هر دو بخش موفق بودند؛ نه کسی را بازی دادند نه کسی توانست اینها را بازی بدهد. ببینید در سوره مبارکه «نور» گذشت فرمود مردان الهی ﴿رِجَالٌ﴾ که این رجال کسانی هستند که ﴿لَا تُلْهِهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾،^۲ نه تنها ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّعْوِ مُعْرِضُونَ﴾؛ به دنبال لغو و لهو و اینها نمی روند، کسی هم نمی تواند اینها را بازی بدهد: ﴿لَا تُلْهِهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾؛ نه اهل لهو هستند نه گرفتار الهاء؛ نه خودشان به طرف بازی می روند نه کسی می تواند اینها را بازی بدهد. ﴿لَا تُلْهِهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾، این می شود مردان الهی. حالا لازم نیست انسان امام و پیغمبر باشد، این حدّا اگر شدنی نبود که این همه اصرار نمی کردند، خیلی ها هم به اینجاها رسیدند.

غرض این است که فرمود منشأ این شقاوت اشتغال به لهو و لعب مال و فرزند است و این دشمن هم به نام ابلیس تنها کارش این نیست که کسی را اهل جهنم بکند، کافر بکند، اگر به کفر بسنده می کرد هم یک مرحله بود. حالا - معاذالله - کسی را کافر کرد، منافق کرد یا کافر کرد، مگر دست برمی دارد؟ این تا آبروی آدم را نبرد رها نمی کند. تمام تلاش و کوشش ابلیس این است که انسان را بی آبرو بکند. چقدر این قرآن عمیق و دقیق است! در جریان آدم و حوا چه کار کرد؟ با اینکه آنها معصوم بودند حضرت آدم، آنجا جای شخص ثالثی نبود که اینها خجالت بکشند. گفت تمام تلاش و کوشش ابلیس این است که حضرت آدم را برهنه کند. این برای ماست و گرنه آنجا زن و شوهر بودند ﴿يَا بَنِي آدَمَ﴾،^۳ این ﴿يَا بَنِي آدَمَ﴾، اشاره به همان قصّه است. یکی وقت «یا ایها الناس» است؛ اما

۲. سوره نور، آیه ۳۷.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۷.

اینجا سخن از ﴿يَا بَنِي آدَمَ﴾ است نه «یا ایها الناس». فرمود دیدید با پدر و مادرتان چه کار کرد؟ اینها را برهنه کرد. این برهنه کرد یعنی چه؟ شخص ثالثی که نبود، اینها هم که مَحَرَم بودند. ﴿لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا﴾؛^۴ یعنی تا آبروی شما را نبرد رها نمی‌کند. از این لطیف‌تر از این شیرین‌تر، از این کتاب قوی‌تر و باآبروتر! می‌گوید آبرومندانه زندگی کنید. بر فرض هم کافر باشید، نسبت به جامعه بدرفتاری نکنید، ظلم نکنید، این مال را نگیرید، اختلاس را نکنید. حالا بر فرض کافر! به هر حال در دنیا می‌خواهید زندگی کنید یا نه؟ اگر - خدای ناکرده - حقوق مردم را به هم زدی، آن وقت این لباس شما را در می‌آورد؛ منتها وجود مبارک حضرت امیر از همین معنا در نهج البلاغه در چند جا به «وَبِي»،^۵ «مُوبِي»^۶ و «أُوب»^۷ و اینها یاد کرده است. این کلمه «أُوب»، «مُوبِي»، «وَبِي» این در چند جای نهج البلاغه است. فرمود یک وقت - خدای ناکرده - انسان به بیماری‌های بدخیم مبتلا می‌شود که خدا همه این بیمارها را شفا بده مثل سرطان، به هر حال بعد از مدتی می‌میرد این طور نیست که آبرویش رفته باشد. فرمود این بیماری که از راه نفاق و شیطنت می‌آید؛ نظیر بیماری‌ها بدخیم سرطان نیست، این نظیر وباست، وبا برای کسی آبرو نمی‌گذارد، بالا و پایین تاس و لگن! نه انسان در بیمارستان آبرو دارد، نه نزد زن و بچه‌اش آبرو دارد. فرمود این بیراهه رفتن، این گونه اختلاس این گونه مال مردم را گرفتن، این متاع «وَبِي» است «مُوبِي» است «أُوب» است، به هر حال آبروبر است. آن شخص حاضر است سرطان بگیرد؛ اما وبا نگیرد. بالا و پایین تاس و لگن، نزد هیچ کسی آبرو ندارد. اینها را حضرت برای چه می‌گوید؟ این مضمون در سوره «اعراف»: ﴿مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا﴾، همین است. این متاع وبیء همین است.

۴. سوره اعراف، آیه ۲۰.

۵. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۷۵.

۶. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۳۶۷: «مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُوبِيٌّ».

۷. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۲۳۸.

آن وقت شما جریان این بانک‌ها را می‌بینید دیروز هم اینها را مجلس احضار کرده، خود مجلس به اینها گفته شما به قانون عمل نمی‌کنید فتوای مراجع که روشن است قانون هم همین طور است دیروز صریحاً مجلس به این بانک‌ها گفت شما به قانون عمل نمی‌کنید. حالا بخشی از فرمایشات حضرت امیر در نهج البلاغه را ملاحظه بفرمایید. آن وقت این بیان سیدنا الاستاد را حتماً ملاحظه کنید، این خیلی بیان لطیف و حکیمانه است. بعد از اینکه ایشان این سوره «منافقون» را تمام کردند بحثی دارند درباره منافقین که این نفاق طلیعه‌اش از مکه شروع شد در مدینه رشد کرد این غده بدخیم و همچنان ماند که ماند که ماند که ماند! این طور نیست که این بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام شده باشد. فرمایش ایشان بر اساس تحلیل قرآنی این است که طلیعه این نفاق در مکه بود عده‌ای به هر حال پیش‌بینی می‌کردند می‌فهمیدند ظاهرش این است که حضرت می‌فرماید من ایران را می‌گیرم روم را می‌گیرم قصرِ قیصرها را می‌گیرم، قصرِ کسراها را می‌گیرم اینها را گفت، اینها طلیعه‌اش بود. در مدینه این نفاق شکوفا شد و به بار نشست، به دلیل اینکه در جریان جنگ اُحد یک سوم مردم مدینه اسلحه کشیدند آمدند بیرون ولی در همان مدینه در برابر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر نشدند که با کفار بجنگند برگشتند به خانه‌هایشان. غالب سوره‌های مدنی از نفاق و منافقان سخن به میان آورده؛ مخصوصاً سوره مبارکه «توبه». جریانِ اِفک^۱ هم که اینها راه‌اندازی کردند. این قدر بی‌حیثیت بودند که به آبروی پیغمبر هم رحم نکردند، همین‌ها راه‌اندازی کردند. جریان ليله عقبه هم که همین طور بود.

پس فرمایش سیدنا الاستاد این است که یک جمعیت مهم مدینه منافق بودند. با هیچ کار پیغمبر هم نمی ساختند هیچ آبرویی هم برای مؤمنین نگذاشتند. قصهٔ اِفک هم که شهادت می دهد. در صدد ترور حضرت بودند در «ليلة العقبة» که خدا حفظ کرد و موفق نشدند، پس کاری از منافقین برنیامد که نکنند.

بعد می فرماید همین که حضرت رحلت کرد و سقیفه رو به راه شد و ما را خانه نشین کردند، تمام این کارشکنی ها شکست. اینها کجا رفتند؟ یک سوم مردم مدینه بودند. همه شان دفعتهً مُردند؟ اینکه نیست. همه شان برگشتند سلمان و اباذر شدند؟ که نیست. همه شان با سقیفه ساختند و سِمت پیدا کردند و کار پیدا کردند که هست. این خیلی تحلیل خوبی است. بعد می فرماید این ادامه داشت از اموی ها به مروانی ها و عباسی ها رسید. این دو سه صفحه است حتماً ملاحظه بفرمایید به عنوان کارشکنی منافقان.

بیان نورانی خود حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه وقتی از منافقان یاد می کند در خطبه ۲۱۰ نهج البلاغه کسانی که در جامعه به سر می برند را تقسیم می کند، می فرماید: «رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأَثَّمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مُعَمِّدًا؛ اما «فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ»؛ مردم اگر بدانند این منافق است که قبول نمی کنند. این لباس اسلام می پوشد بعد به این صورت می فرماید: «وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ ... ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ»؛ این شاید یک وقت به عرض شما رسید این یک رساله کوچکی است در مجموعه کنز الفوائد کراچکی، این رساله مفصل نیست، اسم این رساله به نام «عجب» است مثل اینکه کتاب قوانین مرحوم میرزا اسمش قانون است چون مطالبش «قانون، قانون» است. اسم کتاب صاحب فصول، فصول است، چون مطالبش «فصل، فصل» است. اسم این رساله «عجب» است و اصلاً رساله به نام «عجب» است. ایشان می گوید بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که زیر این آسمان مردی به

عظمت علی بن ابیطالب نبود اینها هم که می شناختند و زیر این آسمان زنی به عظمت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نبود او را هم می شناختند. این فاطمه برای حمایت این علی چندین شب و روز از این و آن کمک خواست هیچ کسی کمک نکرد «عجب!» بعد از جریان اوّلی و دومی و سومی که به هر حال بعد از عثمان مردم جمع شدند حضرت امیر را به عنوان خلیفه قبول کردند و به او رأی دادند به حسب ظاهر، زنی که آن را هم می شناسید شناخته شده هم هست، در همین مدینه گفت بلند شوید علی را بکشید، هزارها نفر صدها نفر شمشیر کشیدند، «عجب!» هیچ حرفی نمی زند، تحلیل نمی کند، اصلاً رساله به نام رساله «عجب» است. شما این را چگونه تحلیل می کنید؟ نه علی ناشناخته است، نه فاطمه (سلام الله علیهما)، نه آن زن ناشناخته است نه آن شمشیرکشی ها. آن وقت این جمعیت سیدنا الاستاد بر اساس همین تحلیل که اینها کردند. این چنین نیست که این یک سوم مردم مدینه مرده باشند، اموی را اینها تشکیل دادند، مروانی را اینها تشکیل دادند، پانصد سال اینها همین عباسی ها را تشکیل دادند. گفت:

یا لیت جور بنی مروان عاد لنا *** و أن عدل بنی العباس فی النار^۱

ای کاش عدالت عباسی ها در آتش بود و ای کاش همان ستم بنی امیه رواج داشت! این است که اینها ده یازده امام را یا مسموم کردند یا زندان بردند. قسمت مهم ائمه را اینها شهید کردند، این بود. این دو سه صفحه را حتماً ببینید. در این خطبه هم فرمود: «وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا» بعد از اینکه منافقان و نفاق را تبیین می کند می فرماید مردم با قدرت هستند. بعدها سعدی گفت: «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»^۲ «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهَ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ»؛ جامعه را به چهار قسم تقسیم کرد.

۱. المحاسن و المساوی (بیہقی)، ص ۱۸۶.

۲. گلستان سعدی، دیباچه.

بعد در خطبه ۱۷۵ آن جا می‌فرماید با قرآن رابطه شما محکم باشد: «فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ»؛ بدترین درد کفر و نفاق است و «الْعَيُّ وَالضَّلَالُ» است، «فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ»؛ بهترین راه ارتباط بنده با خدا اعتصام به همین حبل است که با عترت بسته است که ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۱ و فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۲.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۶۴۷.